



ایران در دوران معاصر

گزارشی نانوشته از واقعه عاشورای تبریز به دست قوای روس

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی

انتشار: ۶ شهریور ۱۳۹۴ - ۴۰ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

۱۰۳ سال پیش (نهم دی ماه ۱۲۹۰ ش) روزعاشورا (۱۳۳۰ ق) درهنگام ظهرقوای متجاوز روس بیش از ۶۰ نفر از مجاهدان مشروطیت در تبریز، جانبازان استقلال و آزادی ایرانیان را به چوبه دار کشیدند. نخست ۹ نفر از سران اعدام و سربدار شدند. مرحوم استاد شهریار از قول اسماعیل آقا امیرخیزی درباری این واقعه اظهاراتی نقل می‌کرد که در هیچ‌یک از متون تاریخ مشروطه مسطور نیست و برای نخستین بار در اینجا نوشته می‌شود. اولاً محل اعدام‌ها صحنه نمایش تالار دانشسرای پسران امروزی در میدان دانشسرای تبریز می‌باشد. شهید نیکنام ثقه‌الا



۱۰۳ سال پیش (نهم دی ماه ۱۲۹۰ ش) روزعاشورا (۱۳۳۰ ق) درهنگام ظهرقوای متجاوز روس بیش از ۶۰ نفر از مجاهدان مشروطیت در تبریز ، جانبازان استقلال و آزادی ایرانیان را به چوبه دار کشیدند. نخست ۹ نفر از سران اعدام و سربدار شدند.

مرحوم استاد شهریار از قول اسماعیل آقا امیرخیزی درباری این واقعه اظهاراتی نقل می‌کرد که در هیچیک از متون تاریخ مشروطه مسطور نیست و برای نخستین بار در اینجا نوشته می‌شود.

اولا محل اعدام‌ها صحنه نمایش تالار دانشسرای پسران امروزمین در میدان دانشسرای تبریز می‌باشد.

شهید نیکنام ثقه‌الاسلام را دست بسته وارد میدان کردند. حاجی و قدیر پسران کوچکتر علی مسیو بی‌تابی می‌کرده‌اند و طوری راه می‌رفتند که گل و لای میدان مشق به دامنشان پاشیده می‌شد. ثقه‌الاسلام آن دو را متوقف کرد و گفت:

« پسرانم! امروز عروسی شماست. امروز شما به آغوش محبوب حقیقی می‌روید. مرد خردمند که روز عروسی و جشن گریه نمی‌کند. ما باید امروز شادمان باشیم که شهید حب وطنیم و در روز و ساعتی به دیدار حبیب می‌رویم که مولایمان حسین و یارانش به دست یزید و اعوانش شهید شدند. »

ثقه‌الاسلام تبریزی خم شد و گل و لای را از دامن آن دو پسر زدود. سپس شادمانه و با گام‌هائی محکم به سوی چوبه دار رفتند. در این هنگام ثقه‌الاسلام خود کرسی را به زیر پای خود می‌کشد و افسر روس را با دست به عقب می‌زند و طناب را نیز از دست او گرفته می‌گوید: به سوی دوست رفتن بی‌دست غیر خوش است و خود طناب را به گردن می‌کشد و با شعار و شهادتین به افسر فرمان می‌دهد که شهیدم کن ! چون او نمی‌فهمد ثقه‌الاسلام می‌گوید چارپایه را برافکن!

با دیدن این مناظر و رشادت‌ها یک افسر لهستانی که از مأمورین اعدام قوای روس بود سلاح کمری خود را کشیده به مغز خود شلیک می‌کند. باقی وقایع را از اثر قلم کسروی بخوانیم:

«هنگامه دل گداز بس سختی می بود... مرگ سیاه یک سو و غم و درماندگی کشور یک سو، خدا می داند چه دل سوخته ای در آن ساعت می داشتند. ثقه الاسلام به همگی دل می داد و از هراس و غم ایشان می کاست... چون خواستند دار زنند نخست شیخ سلیم (از مسئولین اجتماعیون - عامیون) بیچاره خواست سخنی گوید افسر دژخوی روسی سیلی و مشت به رویش زده خاموشش گردانید. دژخیمان ریسمان به گردنش انداختند و کرسی را از زیر پایش کشیدند. دوم نوبت ثقه الاسلام بود، شادروان همچنان بی پروا می ایستاد... بالای کرسی رفت. سوم ضیا العلما را خواندند... به روسی با افسر سخن آغاز کرده می گفت ما چه گناه کرده ایم... آیا کوشیدن در راه کشور خود گناه است؟ دژخیمان دست او را از پشت بستند و با زور بالای کرسیش بردند. چهارم صادق الملک را خواندند. پنجم آقا محمدابراهیم را پیش آوردند، او با پای خود بالای کرسی رفت و ریسمان را به گردن انداخت.

ششم قلی خان که پیرمردی بود را پیش خواندند. هفتم نوبت حسن بود (پسر ۱۸ ساله مسیو) جوان دلیر بالای کرسی با آواز بلند داد زد: «زنده باد ایران»، «زنده باد مشروطه» و پس از او نوبت قدیر پسر شانزده ساله رسید و او را نیز (با توجه به کینه ای که به علی مسیو داشتند) بالای کرسی برده ریسمان به گردنش انداختند. روسیان برای آنکه دژخویی خود را نیک نشان دهند، باری آن نکردند چشم های اینان را بستند و یا چون یکی را می آویزند و بالای دار دست و پا می زند دیگران را دور نگه دارند. برادر را روبروی چشم برادر به دار کشیدند. چنان که از پیکره ها پیداست دژخیمان از ناآزمودگی ریسمان ها را چنان نینداختند که زود آسوده گرداند. بیشترشان تا دقیقه ها گرفتار شکنجه جان کندن بوده اند.»

منبع: سایت مطالعات سیاسی

<http://www.ir-psri.com/?Page=ViewNews&NewsID=5271&cat=12>

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «گزارشی نانوشته از واقعه عاشورای تبریز به دست قوای روس»، پارسیان دژ، ۱۳۹۴.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<http://parsiandej.ir/articles/1683/pdf/گزارشی-نانوشته-از-واقعه-عاشورای-تبریز.pdf>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۲ مرداد ۱۴۰۵